

بررسی تطبیقی جوجه‌آردک شمس تبریزی و جوجه‌آردک زشت آندرسن با تکیه بر فرایند فردیت

رامین صادقی‌نژاد*

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر

پذیرش: ۱۳۹۶/۸/۱۰

دریافت: ۱۳۹۶/۲/۲

چکیده

هانس کریستیان آندرسن^۱ از نظر بازه زمانی، با محمدبن‌ملک داد، معروف به شمس تبریزی، فاصله بسیار زیادی دارد؛ اما پاره‌ای خصوصیات و ویژگی‌های رفتاری و اخلاقی این دو نویسنده و نیز شیوه بیان آن‌ها، بسیار به هم نزدیک است. این همسانی و مشابهت‌ها زمانی جالب‌تر می‌شود که بدانیم در آثار هر دو نویسنده، «جوجه‌آردکی»، حضور دارد. جوجه‌آردکی که در راه شناخت «خود»، دچار «فرایند فردیت»^۲ می‌شود. سؤال اصلی این پژوهش آن است که آیا میان جوجه‌آردک شمس تبریزی با جوجه‌آردک زشت آندرسن، رابطه‌ای وجود دارد؟ یا وجود و حضور این موضوع، (جوجه‌آردک فردیت‌یافته)، در آثار دو نویسنده، امری کاملاً اتفاقی و از باب توارد و تصادف است؟ این نوشته به شیوه توصیفی-تحلیلی و به روش کتابخانه‌ای فراهم آمده است. یافته‌های این بررسی، نشان می‌دهد اگرچه به صورت قطع و یقین نمی‌توان درباره دسترسی آندرسن به مقالات شمس تبریزی، حکم داد؛ اما پاره‌ای از قرائن و شواهد شائبه توارد و تصادف از این مطالعه را برطرف و این بررسی را در دائره مطالعات تطبیقی قرار می‌دهد و باوجود نزدیکی‌های آشکار و مشابهت‌های فکری که درون‌مایه این دو داستان را شکل می‌دهد، تفاوت‌های زیادی هم در مسیر پیمودن فرایند فردیت، به چشم می‌خورد. آنچه در این مطالعه تطبیقی، بسیار مهم است، آن است که بدانیم حق تقدم طرح موضوع این قصه مشهور-که آوازه جهانی دارد-از آن شمس تبریزی است و نه هانس کریستین آندرسن دانمارکی.

واژه‌های کلیدی: جوجه‌آردک زشت، شمس تبریزی، فرایند فردیت، مقالات شمس، هانس کریستیان آندرسن.

نصنامه علمی-پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی
دوره ۵، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۶، صص ۱۴۸-۱۶۵

E-mail: Rsns1970@gmail.com

* نویسنده مسئول مقاله:

۱. مقدمه

برای وارد شدن به بحث حاضر، ذکر سه موضوع در مقدمه، ضرورت دارد. نخستین مورد، آشنایی با تعریف و حدود ادبیات تطبیقی است؛ زیرا در صورت خارج بودن این موضوع، از دایره مطالعات ادبیات تطبیقی، این بحث نیز بی‌فایده خواهد بود. دومین موردی که باید بدان پرداخته شود، یافتن موضوعاتی است که تأثیر و تأثر یا تشابه دو اثر را ثابت کند. درنهایت، سومین موضوع، آشنایی با یک مفهوم روان‌شناسی، به نام «فرایند فردیت»، است که بحث این پژوهش، با تکیه بر آن طراحی شده است.

ادبیات تطبیقی - چنان‌که از عنوان آن بر می‌آید- تطبیق یا مقابله ادبیات زبان‌های مختلف و یافتن وجوه مشترک، تأثیر و تأثرپذیری دو یا چند اثر ادبی از جهات مختلف فنی، مکاتب مختلف ادبی یا جریان‌های فکری گوناگون است (ر.ک: حمیدی، ۱۳۸۶: ۹).

ادبیات ایران و جهان در پاره‌ای موارد و به طور غیرمستقیم، شباهت‌ها و همانندهایی با هم دارند. چنان‌که این تطابق و همانندی از طریق تأثیر و تأثر ادبیات ایران با ملل مختلف ایجاد شده باشند، در حوزه ادبیات تطبیقی قرار می‌گیرند. در صورتی که آثار ادبی از طریق توارد، به وجود آمده باشند، خارج از این حوزه خواهند بود. (ر.ک: همان، ۱۲-۱۳). پذیرش عرصه ارتباطات و تأثیرات ادبی به عنوان یکی از حوزه‌های مهم پژوهشی این رشته، راه را برای مطالعات تطبیقی در زمینه نهضت‌ها، انواع ادبی (ژانر)، مضامین و بن‌مایه‌های ادبی می‌گشاید (ر.ک: انوشیروانی، ۱۳۸۶: ۳۸-۳۹).

وجه اشتراک این دو داستان، حضور جوجه اردک‌هایی است که به صورت سمبولیک، استعاره‌ای از خالق اثر هستند و به سبب ناهمسانی با گروه همسالان، دچار فرایند فردیت می‌شوند.

فرایند فردیت فرایندی است که شخص از طریق آن، یک واحد روانی می‌شود؛ یعنی واحدی جدا و تقسیم‌ناپذیر یا تمام (ر.ک: مری لوئیز فون، ۱۳۸۳: ۱۸۷). یونگ^۳ برای توصیف فرایند رشدِ دوری، اصطلاح فرایند فردیت را به کار می‌برد که با تمرکز بر روی آن، انسان،



خویشتن خویش را درمی‌یابد. البته آنچه یونگ از فرایند فردیت، در نظر دارد با آنچه مکاتب روان‌شناسی مُدرن به‌عنوان یافتن هویت فردی، مطرح می‌کنند، متفاوت است. یونگ اصطلاح «خود»^۴ را کانون غیرقابل‌درک درونی کل شخصیت، تعریف می‌کند. امکان نزدیک شدن به این مرکز درونی، وجود دارد؛ ولی یکپارچه‌شدن با آن، هرگز شدنی نیست (همان، ۱۱).

۲. بیان مسئله

برخی معتقدند داستان «جوجه‌آردک زشت» را به‌طور کامل، خود آندرسن، خلق کرده است و امدار هیچ داستان بومی و داستان پریان نیست (ر.ک: مهرزاد، ۱۳۹۲: ۵۵). اما قرائن و شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد، آندرسن با ادبیات و داستان‌های شرقِ دور، خاورمیانه، و به‌ویژه ایران، آشنایی داشته است. این موضوع، می‌تواند امکان دسترسی وی به *مقالات شمس تبریزی* را نیز محتمل گرداند. آندرسن در نامه‌ای که در سال ۱۸۰۲م. به یکی از دوستانش نوشته، به این نکته که پدرش کتاب‌های زیادی داشته و او با اشتیاق وصف ناپذیری آن‌ها را می‌خوانده است و یکی از این کتاب‌ها، *هزارویک شب*، بوده (ر.ک: اخباری، ۱۳۸۳: ۹۲)، تصریح کرده است. آندرسن (۱۳۴۵: ۱۰) در آغاز داستان «باغ بهشت»، می‌نویسد:

شاهزاده‌پسری، کتاب‌های خوب و زیبای بسیاری داشت که می‌توانست با خواندن آن‌ها و نگرستن در تصویرهای رنگین و دل‌انگیز آن‌ها، شگفتی‌ها و زیبایی‌های جهان را بشناسد و از آنچه گذشته بود، آگاه گردد. در آن کتاب‌ها درباره هر چیز و هر قوم و ملتی سخن رفته و درباره هر کشور و سرزمینی اطلاعات سودمند و جامعی، گرد آمده بود.

وی در همین داستان، به «سیمرغ»، که از عناصر اساطیری شرق و به‌ویژه ادبیات حماسی ایران است، اشاره کرده است (همان، ۲۰). آندرسن در کتاب *قصه زندگی من*، به مضمون دو بیت معروف سعدی، اشاره می‌کند:

خدای ار به حکمت ببندد دری گشاید به فضل و کرم دیگری

(سعدی، ۱۳۸۶: ۲۰۲)

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود مُزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

(همان، ۶۴۴)

و تأکید می‌کند که در جایی آن را خوانده است:

... غم عالم به دلم بار شد. کسی را نداشتم که دل‌داری‌ام بدهد یا نصیحتم بکند. پیدا بود که مُردن تنها چاره کار من و بهترین اتفاقی بود که می‌افتاد. اما در همان دم، افکارم متوجه پدر آسمانی شد و با اعتماد بچه‌ای به پدرش، به خدا، توسل جُستم. با گریه کردن دلم باز شد و بعد با خود گفتم: وقتی تمام درها بسته باشد، او در دیگری می‌گشاید، این نکته را جایی خوانده بودم! و این که هر آینه تا رنج نبری، گنج نداری! (آندرسن، ۱۳۸۲ الف: ۳۲-۳۳).

اسپینک^۵ (۱۳۸۲: ۵۸) نیز باور دارد:

داستان‌های آندرسن، بازنوشته‌های قصه‌هایی بود که در دوران کودکی، در اتاقِ نخ‌ریسی و موقع برداشت محصول، شنیده بود یا خاطراتی که از قصه‌های دیگر داشت، مانند داستان علاءالدین در کتاب *هزارویک شب* که زمینه قصه «فندک» است.

این مطالب می‌تواند بیانگر این نکته باشد که وی به غیر از *هزارویک شب*، می‌توانسته است به کتاب‌های دیگری از جمله *مقالات شمس تبریزی*، دسترسی داشته باشد. مسئله دیگری که دسترسی آندرسن به *مقالات شمس* را محتمل می‌سازد، سفری است که او به قسطنطنیه (ترکیه امروزی) و ازمیرینا، داشته است (ر.ک: آندرسن، ۱۳۴۵: ۹۱).

۳. پیشینه تحقیق

در ارتباط با داستان «جوجه اردک زشت» آندرسن، کم‌وبیش مقالات مستقل یا مرتبطی، چاپ شده است، از آن جمله می‌توان به برخی موارد اشاره کرد. مینا اخباری آزاد (۱۳۸۰)، در یک کار تحقیقی با عنوان: «بررسی تطبیقی آثار هانس کریستین آندرسن و صمد بهرنگی»، داستان‌هایی را که جنبه افسانه داشته بررسی کرده است. رایکا بامداد (۱۳۸۳) در مقاله‌ای با عنوان «رُمانتیسیسم و فردیت در آثار آندرسن»، داستان «جوجه اردک زشت» را از دیدگاه فرایند فردیت، مطالعه کرده و به این نتیجه رسیده است که این داستان داستانی «خودشناسانه» است. سجاد صاحبان زند (۱۳۸۳) در مقاله «بازگشت به خویشتن در قصه‌های آندرسن» با اشاره به داستان «جوجه اردک زشت»، حادثه تحول جوجه اردک زشت را مصداق رجوع به اصل و



بازگشت به خویشتن، قلمداد کرده است. سید محمد طلوعی برازنده (۱۳۸۳) در مقاله «کشف فردیت در داستان جوجه آردک زشت» بر این نکته تأکید کرده است که جوجه آردک زشت در این داستان، در پی شناخت خویشتن برمی‌خیزد و زشتی صورتی‌اش را به زیبایی، بی‌پناهی‌اش را به آرامش و طردشدگی‌اش را به مقبولیت عام تبدیل می‌کند. فروغ مهرزاد (۱۳۹۲) در مقاله - ای با نام: «جوجه آردک زشت: صعودی پنهانی» مسئله تحول جوجه آردک زشت به قوی زیبای رشک‌برانگیز را یک جریان صعودی پنهان، دانسته است.

درباره جوجه آردک یا حکایت «خایه بط» شمس تبریزی، هیچ مقاله مستقل یا مرتبط با موضوع بحث این مقاله، یعنی فرایند فردیت، چاپ نشده است. بنابراین پژوهش حاضر جنبه تازگی و نوآوری دارد.

۴. ضرورت و اهمیت تحقیق

ضرورت این تحقیق از آنجا ناشی می‌شود که چند صد سال پیش از هانس کریستین آندرسن دانمارکی، شمس تبریزی به موضوع جذاب فرایند فردیت جوجه آردک اشاره کرده است. این در حالی است که متأسفانه نه در ایران و نه در جهان، کمتر کسی از این مسئله آگاهی دارد.

۵. چارچوب نظری بحث

در این بخش، ابتدا مشابهت‌های فکری و رفتاری و خصوصیات فردی و موضوعاتی که بیانگر نزدیکی افکار و رفتار آندرسن و شمس بوده، تحلیل و بررسی شده و در بخش بعدی، موضوع فرایند فردیت در نوشته‌های آن دو تحلیل شده است.

۵-۱. مشابهت‌های رفتاری آندرسن و شمس تبریزی

آندرسن و شمس از جهات متعددی افکار، رفتار و عادات مشابه و منحصربه‌فردی داشته‌اند. این روحیات مشترک در شکل‌گیری درون مایه‌های آثارشان نیز تأثیر گذاشته و در نوشته -

هایشان بازتاب پیدا کرده است. بعضی از این رفتار و خصوصیات مشترک و همانند عبارت‌اند از:

۱-۵. اعتماد به نفس بالا و ایمان به خود

آندرسن، همانند شمس تبریزی از همان اوان کودکی، به قدرت آرزو و رسیدن به خواسته خود، اطمینان داشت. هانس گفته است که در کودکی، فرشته‌ای بر او ظاهر شده و به او گفته است که راحت را برگزین! من کمکت خواهم کرد! وی از همان کودکی تا آخرین نفس، به نبوغ و استعداد خود ایمان داشت (ر.ک: آندرسن، ۱۳۴۵: ۹۲).

فروزان‌فر معتقد است که شمس تبریزی به مقام و منزلت خویش، چندان اعتماد و اعتقاد داشت که شنونده دشنام خود را نیز سعادت‌مند می‌دانست (ر.ک: فروزان‌فر، ۱۳۳۳: ۷۷). افلاکی (۱۹۶۱: ۶۷۰) درباره ارتباط شمس و مُراد وی، می‌نویسد:

شمس تبریزی در شهر تبریز، مُرید شیخ ابوبکر تبریزی سلّه و زنبیل‌باف بود و آن بزرگ دین در ولایت و کشف‌القلب، یگانه زمان خود بود و حضرت شمس‌الدین تبریزی را مقامات و مرتبت به جایی رسید که او را نمی‌پسندید و از آن مقام عالی‌تر می‌جُست.

۲-۵. پیش‌بینی آینده و بزرگی و عظمت هر دو از اوان کودکی

آندرسن (۱۳۸۲ الف: ۷) در *قصه زندگی من*، می‌نویسد:

اگر در دوران بچگی که بی‌کس و یک‌لایق، پا به عرصه اجتماع می‌گذاشتم، پُری دانا و توانایی سر راهم سبز نمی‌شد و نمی‌گفت که کار و هدف را انتخاب کن! آن‌وقت، من هم با رشد فکری و متناسب با سیر منطقی عالم، راهبر و نگاهدارت می‌شوم، امکان نداشت که سرنوشت من، سعادت‌آمیز و اثربخش و موفق‌تر از این کار دربیاید.

همچنین هانس روزی به مادرش گفته بود که خیال دارم صاحب نام و نشانی شوم و آنچه درباره مردان استثنایی خوانده بود، به مادرش گفته بود. پسرزن معروف به «فال‌گیر» در بیمارستان با ورق و فال قهوه سرنوشت هانس را برای مادرش این‌گونه پیش‌بینی کرده بود:



«پسرت، مرد بزرگی از کار درمی‌آید و روزی اودنسه به افتخار او چراغانی می‌شود» (همان، ۲۷).

این مسائل، کم‌وبیش، برای شمس تبریزی نیز اتفاق افتاده است: دیوانه‌ای بود، مغیبات گفتی. به امتحان، در خانه‌ای کردندیش، برونش یافتندی! پدرم، روزی روی از من گردانیده بود و با مردمان، سخن می‌گفت. به خشم به سر پدرم آمد و مُشیت کشیده، گفت: اگر نه جهت اینن کودک بودی - و با من اشارت می‌کرد- همچنین بُردمی و در این آب، انداختمی. آب بود که پیل را بگردانیدی، در نمکستان می‌رفت. آنگاه رو به من کرد و مرا گفت: وقت خوشش باد. و خدمت کرد و رفت (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۱۹۶).

۳-۱-۵. تکبر و ادعای قابل فهم نبودن سخنان ایشان توسط دیگران

یکی دیگر از مشابهت‌های فکری و رفتاری هانس و شمس، آن است که هر دو ادعا می‌کنند، کمتر کسی سخنان ایشان را درک می‌کند. آندرسن آن هنگام که مردم، در نظر داشتند به‌عنوان تجلیل از آثارش، مجسمه‌ای از وی بسازند که تعدادی کودک، در حال شنیدن داستان‌هایش هستند، مُعترضانه گفته است: «... من برای همه آدم‌ها می‌نویسم، نه فقط کودکان! اتفاقاً کودکان، کمتر قادر به درک داستان‌های من هستند!» (ر.ک: هله برینگ، ۱۳۷۱: ۶۳). شمس نیز بارها بر این موضوع تأکید و تکرار کرده است که کسی را یارای فهم سخنان وی نیست: «سخن با خود توانم گفتن! به هرکه خود را دیدم در او، با او سخن توانم گفتن!» (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۹۹؛ ر.ک: ۱۶۸، ۱۸۵).

۴-۱-۵. داشتن رفتارهای غیرعادی و مخالف عرف و عادت

از دیگر مشابهت‌های رفتاری این دو نویسنده، بروز رفتارهایی غیرعادی و مخالف عرف و عادت است. آندرسن به این نکته غیرعادی در رفتار خود، اشاره کرده است که «مردم به رویم، لبخند می‌زدند، اما من، اشک می‌ریختم. طبیعتم چنین بود!» (آندرسن، ۱۳۸۲ الف: ۸۵). مادر

آندرسن معتقد بود که هانس عزیز من بچه عجیبی است! (ر.ک: مکتالبی، ۱۳۶۷: ۲۷). شمس (۱۳۶۹: ۷۷) نیز به غیرعادی بودن رفتارهایش این گونه اعتراف کرده است:

از عهد خردگی، این داعی را واقعه‌ای عَجَب، افتاده بود. کس از حال داعی، واقف نی! پدر از من، واقف نی! می‌گفت: تو اولاً دیوانه نیستی! نمی‌دانم چه روش داری؟ تربیت ریاضت هم نیست و فلان نیست. گفتم: یک سخن از من بشنو... اگر تو از منی یا من از توام! درآ در این دریا و اگر نه، برو بر مرغان خانگی... گفت: با دوست چنین کنی، با دشمن چه کنی؟

۵-۱-۵. تمایل به گوشه‌گیری و انزوا

هانس نیز همانند شمس تبریزی، بچه‌ای گوشه‌گیر، ساکت و خیال‌باف بوده است. آندرسن، می‌نویسد: «... بچه فوق‌العاده خیال‌بافی بودم و بیشتر وقت‌ها با چشم‌های بسته، می‌نشستم. چنانکه آخر سر، با اینکه بینایی‌ام، بی‌اندازه قوی بود؛ مردم گمان می‌بردند که چشم‌های ضعیفی دارم» (آندرسن، ۱۳۸۲ الف: ۱۵). مکتالبی^۶ (۱۳۶۷: ۲۸) نیز در این ارتباط می‌نویسد: «تا آنجا که آندرسن به یاد می‌آورد، کودکی گوشه‌گیر بود و احساس تنهایی و غربت می‌کرد». شمس نیز می‌کوشد تا آنجا که ممکن است خود را از دیگران، دور نگه دارد و کمتر با آن‌ها در تماس و آمیزش باشد؛ تا کمتر آزار ببیند: «با خلق، اندک‌اندک بیگانه شو! حق را با خلق، هیچ صحبت و تعق نیست» (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۲۳۱). ادیم در تحلیل روان‌شناختی شخصیت شمس، او را انزواطلب، معرفی کرده است (ن.ک: ادیم و دیگران، ۱۳۹۴: ۶۷).

۵-۱-۶. اهمیت سفر و گشت‌وگذار در نزد هر دو

سفر و گشت‌وگذار، آن‌چنان در دیدگاه آندرسن، مهم بوده است که سفر را به منزله «عروسی»، برای خود، تصور می‌کند: «... من به سفر می‌روم. سرزمین جنوب است که عروس من است» (اسپینک، ۱۳۸۲: ۵۲). در واقع، سفر به خارج، هم برای او مرهم بود و هم الهام بخش. آندرسن برای دوستی، نوشته است: «سفر کردن، زندگی واقعی است و به زیستن، غنا می‌بخشد» (همان، ۵۲). شمس نیز درباره سفر با مولانا بحث می‌کند و در رابطه با ارزش سفر کردن به او گوش‌زد



می‌کند: «من بر خود نهم رنج سفر را، جهت صلاح کار شما! زیرا فراق پزنده است. من جهت مصلحت تو، سفر می‌کنم و سفر من برآید کار تُست» (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۱۶۴).

۵-۱-۷. وجود یک درون‌مایه مشترک

هر دو نویسنده، خود را به جوجه‌آردک مانند کرده‌اند. هانس به صراحت بیان کرده است که داستان «جوجه‌آردک زشت»، بازتابی از زندگی خودش است. وقتی، مُتقلدی به نام جرج براندس^۷ از او می‌پرسد که آیا می‌خواهد زندگی‌نامه‌اش را بنویسد؟ او پاسخ می‌دهد که قبلاً آن را نوشته است: جوجه‌آردک زشت! (ر.ک: مهرزاد، ۱۳۹۲: ۵۵). شمس نیز به صراحت، خود را به جوجه‌آردک، مانند می‌کند. آنجا که می‌نویسد: «... یک سخن از من بشنو: تو با من چنانی، که خایه‌بط را زیر مرغ خانگی نهادند، پرورد و بط‌بچگان برون آورد. بط‌بچگان کلان-ترک شدند. با مادر، به لب جو آمدند، در آب درآمدند ...» (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۷۷).

۵-۱-۸. استفاده از شخصیت سمبولیک پرنده (آردک)

نکته قابل تأمل دیگر، در این دو داستان، آن است که هر دو نویسنده از شخصیت‌های سمبولیک واحدی، برای پیش‌برد داستان خود، استفاده کرده‌اند که از مشخصه‌های داستان‌های رُمانتیک است (ر.ک: سید حسینی، ۱۳۸۴: ۱۷۸). بی‌تردید، انتخاب سمبولیستی پرنده (جوجه‌آردک) - که می‌تواند با درون‌مایه «مهاجرت»، دگرگون شود و در ساختاری جدید، به فرایند فردیت نائل شود - نشان از بینش والای هر دو نویسنده دارد؛ زیرا پرنده تجربه‌ی شهودی ذهنی خداوند است و هدایتگر انسان به سوی تجربه‌ای واقعی است. در متون فارسی، این نظر وجود دارد که پرنده نوعی شهود ابتدایی است که قهرمان را به سوی درکی از خداوند، هدایت می‌کند (ر.ک: مری لوئیز فون، ۱۳۸۳: ۱۸۲-۱۸۳).

۵-۲. بررسی فرایند فردیت در آثار دو نویسنده

یونگ فرایند فردیت را پدیده‌ای فردی می‌داند نه جمعی. ولی باوجود اینکه فرایند فردیت در هرکس، منحصر به فرد است، اما ویژگی‌های نمادینی دارد که این ویژگی‌ها، خودشان را تکرار می‌کنند و مشابه‌اند (ر.ک: همان، ۱۸۴). برخی از این ویژگی‌های مشترک عبارت‌اند از:

۵-۲-۱. ناهمسانی در گروه همسالان

نخستین مورد مشترک، اما متفاوت در فرایند فردیت جوجه اردک شمس با جوجه اردک زشت آندرسن، بحث «ناهمسانی در گروه همسالان» است. جوجه اردک زشت آندرسن، درحقیقت، جوجه قویی است که در زیر مرغابی، سر از تخم درآورده است. بعد از وارد شدن به گروه همسالان، اگرچه به واسطه شنا کردن از عهده همسانی با گروه برمی‌آید؛ اما به دلیل زشتی ظاهری از گروه همسالان، طرد می‌شود:

روز بعد، مادر جوجه‌هایش را به کنار دریاچه بُرد. جوجه‌ها یکی یکی، داخل آب پریدند. به زودی همه آن‌ها، حتی جوجه اردک زشت، روی آب شناور بودند. سپس، مادر جوجه‌هایش را به حیاطِ طویله بُرد. سرش را در برابر اردک پیر به نشانه احترام خم کرد و گفت: نوارِ بین پاهای این جوجه، نشان می‌دهد که یک جوجه بوقلمون نیست! ... جوجه اردک‌های دیگر با او بازی نمی‌کردند و او را اذیت می‌کردند. مرغ‌ها به او نوک می‌زدند و همه حیوانات به او می‌خندیدند (آندرسن، ۱۳۸۲: ب: ۲۷).

در مورد جوجه اردک شمس، مسئله کاملاً برعکس است. جوجه اردک شمس، حقیقتاً جوجه اردکی است که در کنار جوجه مرغ‌ها، سر از تخم بیرون آورده است. نه مادر و نه گروه همسالان، توانایی وارد شدن به آب را ندارند:

... چنانکه مرغ آبی است، در دریا رفت، مادر و برداران، گرد می‌گردند؛ امکان موافقت نه! زیرا خایه بَط، زیر مرغ بنهند، بط‌بچگان، برون آیند، بَطان، می‌آیند به خشکی، این‌ها با آن‌ها در می‌آمیزند؛ چو به دریا رفتند این‌ها تا لب آب آمدند که وای رفت! (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۶۲۴-۶۲۵).

۵-۲-۲. سرکوب فردیت از سوی گروه همسالان

در داستان «جوجه اردک زشت» آندرسن، گروه همسالان، با به رُخ کشیدن زشتی ظاهری و تحقیر جوجه اردک و سرکوب فردیت او، دریچه‌های تنهایی یا به عبارتی، چرخه آگاهی را به روی او باز می‌کنند (ر.ک: آندرسن، ۱۳۸۲: ب: ۲۷)؛ در حالی که درباره جوجه اردک شمس، این احساس فردیت، خودخواسته است که او را به تنهایی و وارد شدن به چرخه آگاهی می‌کشاند:



« ... اگر تو از منی یا من از توام، درآ در این دریا! و اگر نه، برو بر مرغان خانگی ... » (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۷۴۱).

۳-۲-۵. کشف لایه‌های فردیتی

زمان‌هایی در زندگی هرکس وجود دارد که احساس درک‌نشدن و بی‌ارزش بودن می‌کند (ر.ک: مهرزاد، ۱۳۹۲: ۵۵). این حس بی‌ارزش بودن را در داستان جوجه‌آردک زشت، در این‌سطور می‌یابیم: «... جوجه‌آردک بیچاره، خیلی غمگین و تنها بود. و با گذشت زمان، بیشتر ناراحت می‌شد. هرچند که مادرش، سعی می‌کرد به او دل‌داری بدهد. احساس می‌کرد کسی او را دوست ندارد و فکر می‌کرد چرا با بقیه برادرهایش فرق دارد!» (آندرسن، ۱۳۸۲: ۲۷). اما جوجه‌آردک شمس، با وجود احساس تنهایی و غربت، نه تنها احساس بی‌ارزش بودن نمی‌کند؛ بلکه دیگران را لایق و شایسته وارد شدن یا حتی نزدیک شدن به خلوت و تنهایی‌اشکوه و خودخواسته خویش، نمی‌بیند: «... اکنون ای پدر، من دریا می‌بینم مرکب من شده است. و وطن و حال من این است. اگر تو از منی یا من از توام! درآ در این دریا و اگر نه برو بر مرغان خانگی ... » (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۷۴۱).

۴-۲-۵. پدیدار شدن تعارض در ماهیت وجود

تمام انسان‌ها در برخورد با خودشان، دچار تعارض می‌شوند (ر.ک: صاحبان‌زند، ۱۳۸۳: ۱۰۵). این تعارض با خویشتن را در داستان جوجه‌آردک زشت آندرسن - که داستان خود اوست - بدین‌گونه می‌یابیم:

«جوجه‌آردک‌های دیگر با او بازی نمی‌کردند و او را اذیت می‌کردند. مرغ‌ها به او نوک می‌زدند و همه حیوانات به او می‌خندیدند. جوجه‌آردک بیچاره خیلی غمگین و تنها بود. و با گذشت زمان، بیشتر ناراحت می‌شد. هرچند که مادرش، سعی می‌کرد به او دل‌داری بدهد. احساس می‌کرد کسی او را دوست ندارد و فکر می‌کرد چرا با بقیه برادرهایش فرق دارد!» (ر.ک: آندرسن، ۱۳۸۲: ۲۷).

درباره جوجه اردک شمس تبریزی، نیز این تعارض، رُخ می‌دهد؛ تعارضی که باعث می‌شود بعد از شناخت خود، والدینش را دیگر از جنس خود نداند: «... می‌گفتم: اگر معنی من از از معنی او زایید، پس بایستی که این نتیجه آن بودی! انس یافتی و مکمل شدی: خایه بط زیر مُرغان خانگی؟ ...» (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۷۴۱).

۵-۲-۵. گذار از مرحله فرایند فردیت و رسیدن به شکوفایی

جوجه اردک زشت آندرسن، به جای پذیرفتن نقش عمل‌گرا در جامعه‌ای که فقط نقش‌های از پیش تعریف‌شده را می‌پذیرد، به تنهایی و بی‌پناهی خودش، برمی‌گردد! این موضوع، ارتباط مستقیمی با «خود» جوجه اردک زشت دارد. آندرسن این فرایند فردیت در زندگی جوجه اردک زشت را این‌گونه تصویر می‌کند: «زمستان خیلی سردی بود. اردک برای اینکه یخ نزنند، مجبور بود به این طرف و آن طرف شنا کند. اما جایی که در آن شنا می‌کرد ...» (آندرسن، ۱۳۸۲: ۲۹). شنا کردن اردک، در محیط بسته و گرفتار شدن در یخ‌ها، بخشی از چرخه فرایند فردیت است. در ظاهر، او در مبارزه با طبیعت، گرفتار شده است و قدرت برابری ندارد؛ اما در واقع، او به سمت شناخت «خود»، می‌رود. در طول فرایند فردیت، ممکن است انسان بارها و بارها به پوچی برسد و احساس کند همه تجربه‌هایی که به دست آورده، هیچ کمکی به او نمی‌کند. این شکل گرفتار شدن، مسئله‌ای خودساخته یا خودانتخابی است (ر.ک: طلوعی برازنده، ۱۳۸۳: ۱۰۱). از دیدگاه روان‌شناسی، هنگام نزدیک شدن به بخش ناخودآگاه شخصیت، به هسته درونی خود، حالات همانندی آشکار می‌شود. به تعبیری دیگر هم‌زمان، ترس شدید، جاذبه، تمایل برای رسیدن به «خود»، و نیز عدم تمایل برای رسیدن به «خود»، تجربه می‌شود. (ر.ک: الیاده، ۱۳۷۲: ۲۰۹). این کشمکش همان جایی است که جوجه اردک زشت سابق و قوی جوان جدید، با ترس و جاذبه به سمت آن می‌رود (ر.ک: طلوعی برازنده، ۱۳۸۳: ۱۰۱). جوجه اردک زشت آندرسن بعد از گذار از این غربت، تنهایی، تعارض و کشمکش، با دیدن قوهای زیبای بلندپرواز، داعیه همانندی و همسانی در وجودش، پدیدار و بیدار می‌شود. بدین ترتیب، جوجه اردک زشت بخش تازه متولدشده خویش را کشف و خود



را کامل می‌کند. گفتنی است نزدیک شدن به «خود» و معنی زندگی، بدون قرار گرفتن بر لبه تیغ و بدون رفتن به تاریکی‌ها و جنبه‌های سایه‌وار شخصیت میسر نمی‌شود (ر.ک: مری لوئیز فون، ۱۳۸۳: ۵۱).

درباره جوجه آردک شمس، وارد شدن به این چرخه و رسیدن به شکوفایی با فردیت جوجه آردک زشت آندرسن، متفاوت است. شمس تبریزی، بارها چگونگی این فرایند را در قالب حکایت و تمثیل‌های مختلف، توضیح داده است:

جماعتی رفتند که سر آب فرات را ببینند. دو سال، راه کردند. دیدند که از سر کوهی بیرون می‌آید. یکی بر رفت. چرخ زد که خوش است و فرو رفت. دیگری همین. بعضی بازگشتند. خبر آوردند که تا آنجا رسیدیم و یاران فرو رفتند، دگر نمی‌دانیم! آوازه آوردند. چنان‌که مرغ آبی است؛ در دریا رفت! مادر و برداران گرد می‌گردند؛ امکان موافقت نه! زیرا خایه بط زیر مرغ بنهند، بط بچگان برون آیند، بطن می‌آیند به خشکی، این‌ها با آن‌ها درمی‌آمیزند؛ چو به دریا رفتند این‌ها تا لب آب آمدند که وای رفت! (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۶۲۴-۶۲۵).

شمس همین موضوع را سه بار دیگر در قالب تمثیل، بیان کرده است: «شخصی به جویی رسید در راه، تیز آبی نغول، اگر در رود، غرق است، و اگر بجهد، در میان آب افتد! آنچه سبب گرانی اوست دفع باید کردن، فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ!» (همان، ۱۰۲). این گفته شمس اشاره دارد به مرگ اضطراری، یعنی مفارقت روح از بدن (ر.ک: سجادی، ۱۳۷۰: ۷۴۷). آیه مبارکه‌ای که شمس برای تأکید، تعظیم و تعلیل سخن خود، بدان استناد جسته است، بخشی از سوره مبارکه «بقره»، است که خداوند سبحان، در این آیه به موسی (ع)، می‌فرماید: «... فَتَوَبُّوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ ...» (بقره/۵۴). شمس در تمثیلی دیگر، می‌گوید: «مثلاً گردابی است در دریایی! گرداب مهیب و خاصه در دریا! اکنون همه از آن می‌گریزند، این مرد خود نمی‌پرهیزد! می‌گوید: البته از آنجا گذرم» (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۱۱۱-۱۱۲). یا:

چون چنین گردابی است که ازین گرداب، همه می‌گریزند؛ الا این یکی سَبَّاح و نیز خود راضی نیست که ازین گرداب بگذرد، الا دیگری را می‌گیرد که بگذریم. او گرد آب می-

گردد. آن یکی می‌پندارد که گردابش می‌گرداند. رگی هست در دریا، و گرداب و رهکی باریک هست، از میان می‌گذرد. زیرا البته ممر بر این گرداب است (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۱۱۲).

جوجه اُردک شمس به دنبال یافتن سرچشمه حقیقی است. بعد از بالا رفتن از کوه (طی سختی‌های مسیر و مراحل فردیت)، با دیدن مرغان آبی (گروه همسالان حقیقی)، واهمه‌ای از فرو رفتن در آب ندارد. حس همسانی و همانندی با گروه همسالان حقیقی، در وی بیدار می‌شود. بال می‌گشاید و دل به دریای حقیقت می‌زند. شمس رمز رسیدن به «خود حقیقی» و پای گذاشتن به «دریای حقیقت» را، گذار از مرحله «من»، می‌داند. منی که باید قربانی شود. زیرا دریای حقیقت را تحملِ منیت نیست:

چون در دریا افتاد، اگر دست و پای زند، دریا درهم شکنندش، اگر خود شیر باشد. الا خود را مُرده سازد. عادت دریا آن است که تا زنده است او را فرو می‌برد، چندان‌که غرقه شود و بمیرد. چون غرقه شد و بمرد؛ برگرددش و حمال او شود. اکنون از اول، خود را مُرده سازد و خوش، بر روی آب می‌رود (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۱۴۸).

این حکایت، دقیقاً روی دیگر آن سخن شمس است که به پدر گفته بود: «... اکنون ای پدر، من دریا می‌بینم مرکب من شده است. و وطن و حال من این است. اگر تو از منی یا من از توام! درآ در این دریا و اگر نه برو بر مرغان خانگی!» (همان، ۷۷). این تعبیر شمس دقیقاً تفسیر حدیث شریف «موتوا قبل ان تموتوا»، - که البته مؤلف «*للؤلؤ والمرصوع*»، آن را حدیث نمی‌شمارد (ر.ک: فروزان‌فر، ۱۳۷۰: ۱۱۶) - یا همان موت اختیاری است. موت اختیاری آن است که انسان در راه نیل به مطلوب و مقصود خود، از تمام موانع گذر کند تا به محبوب خود برسد. (ر.ک: سجادی، ۱۳۷۰: ۷۴۷). بی‌تردید، برای رسیدن به دریای حقیقت، باید از این گذرگاه عبور کرد و آن گذرگاه، مرگ اختیاری و آگاهانه است:

چون آب از دهان و بینی گذشت و از سر، اکنون ایمن شد. تا دهان و بینی بالای آب است، هنوز به خود می‌رود و به خود می‌زید. چون در آب، تمام غرق شد و دهان و بینی،



فرو رفت؛ گویند که مُرد، بعضی گویند زنده شد، و هر دو راست است. آن زندگانی عاریتی برفت، زندگی مُقیم باقی آمد (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۲۱۵).

۶. نتیجه

در این مطالعه تطبیقی، تفاوت‌هایی - چه از نظر ماهیت شخصیت اصلی داستان و چه طی مسیر فرایند فردیت - به چشم می‌خورد. بدین صورت که شخصیت اصلی داستان آندرسن در اساس، جوجه‌قویی است که کنار جوجه‌های مُرغابی سر از تخم درآورده است، در حالی که شخصیت اصلی داستان شمس حقیقتاً جوجه‌آردکی است که در زیر مرغ خانگی، سر از تخم درآورده است. جوجه‌آردک زشت آندرسن، بعد از احساس ناهمسانی در گروه همسالان، پذیرفته نشدن، تحقیر و طرد شدن از طرف ایشان، ناخواسته به تنهایی و انزوا کشیده می‌شود و در این تنهایی، با شناخت تفاوت‌های آشکار وجودی خود با دیگران، دچار تعارض شده و به ضرورت، به سمت پنجره فردیت رانده می‌شود. تحمل تنهایی، انزوا و گوشه‌گیری جوجه‌آردک زشت آندرسن، کاملاً از روی اجبار و تحمیل است. این موضوع درباره جوجه‌آردک شمس تبریزی، کاملاً خودخواسته، آگاهانه و توأم با اراده و معرفت است. جوجه‌آردک شمس، نه تنها از گروه همسالان، طرد نمی‌شود، بلکه خود، داعیه ناهمسانی با گروه را در سر دارد! نه تنها وجود جوجه‌آردک شمس، از طرف گروه همسالان، انکار نمی‌شود که او خود به انکار ایشان برمی‌خیزد و آنان را از وارد شدن به خلوت خودخواسته و باشکوهش منع می‌کند و از پای نهادن به دریای حقیقت برحذر می‌دارد! جوجه‌آردک شمس اگرچه همانند جوجه‌آردک زشت آندرسن، در مسیر شناخت لایه‌های فردیتی، دچار تعارض و تناقض می‌شود؛ اما این مسئله نه تنها او را سردرگم، عاجز و ناتوان نمی‌کند، بلکه برعکس، آن را مایه امتیاز و مباحثات خویش می‌داند. جوجه‌آردک زشت آندرسن، بعد از دیدن همسانی‌های خود با گروه همسالان واقعی (دسته قوهای مهاجر)، به همراه ایشان به پرواز درمی‌آید و با ایشان به مکانی ناشناخته رهسپار می‌شود. جوجه‌آردک شمس، بعد از طی فرایند فردیت، به صورت نمادین و رمزی به عارفی

واصل، تبدیل می‌شود و آگاهانه در دریای حقیقت فرو می‌رود. فرایند فردیت جوجه‌آردک شمس، تفسیری صوفیانه از رمز مرگ اختیاری در عرفان است.

۷. پی‌نوشت‌ها

1. Hans Christian Andersen
2. .Process of Individuation
3. Carl Gustav Jung
4. Self
5. Spink
6. Gib Mactalbi
7. Gorge Brandas

۸. منابع

- قرآن کریم. ترجمه مکارم شیرازی. دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی. دارالقرآن الکریم.
- آندرسن، هانس کریستیان (۱۳۴۵). *باغ بهشت (مجموعه قصه‌های آندرسن)*. ترجمه اردشیر نیک‌پور. تهران: سازمان کتاب‌های طلایی وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- (۱۳۸۲ الف). *قصه زندگی من*. ترجمه جمشید نوائی. تهران: نشرنی.
- (۱۳۸۲ ب). *۱۰ قصه گزیده از هانس کریستیان آندرسن*. ترجمه محسن سلیمانی. تهران: افق.
- اخباری آزاد، مینا (۱۳۸۳). «زندگی‌نامه هانس کریستیان آندرسن». *کتاب ماه کودک و نوجوان. ماه‌نامه تخصصی اطلاع‌رسانی و نقد و بررسی کتاب*. س ۸، ش ۵. ویژه‌نامه هانس کریستیان آندرسن. صص ۹۰-۹۳.
- ادیم، عبدالله و همکاران (۱۳۹۴). «تحلیل شخصیت شمس و ارتباط وی با مولوی از دیدگاه روان‌شناسی با تکیه بر نظریه شخصیت کارن هورنای». *نشریه عرفانی (گوهرگویا)*. س ۹، ش ۲. پیاپی ۲۹. صص ۵۱-۷۰.



- اسپینک، رجینالد (۱۳۸۲). *سرگذشت و دنیای خیال‌انگیز هانس کریستیان آندرسن*. ترجمه ویدا تحویل‌داریان. تهران: همگامان چاپ.
- افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۹۶۱). *مناقب‌العارفین*. به تصحیح تحسین یازچی. آنقره: انجمن تاریخ ترک.
- الیاده، میرچا (۱۳۷۲). *رساله در تاریخ ادیان*. با ترجمه جلال ستاری. تهران: سروش.
- انوشیروانی، علیرضا (۱۳۶۸). «چشم‌انداز تاریخی ادبیات تطبیقی». *ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت*. س ۱. ش ۳. صص ۳۷-۶۱.
- حمیدی، سید جعفر (۱۳۸۶). «ادبیات تطبیقی». *ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی جیرفت*. س ۱. ش ۱. صص ۹-۲۱.
- سجادی، سید جعفر (۱۳۷۰). *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*. تهران: طهوری.
- سیدحسینی، رضا (۱۳۷۸). *مکتب‌های ادبی*. ج ۱. تهران: نگاه.
- سعدی، مصلح‌بن عبدالله (۱۳۸۶). *کلیات سعدی*. براساس تصحیح محمدعلی فروغی. مشهد: آستان قدس رضوی، به نشر.
- شمس تبریزی، محمدبن ملک داد (۱۳۶۹). *مقالات شمس*. به تصحیح محمدعلی مؤحد. تهران: خوارزمی.
- صاحبان زند، سجاد (۱۳۸۳). «بازگشت به خویشتن در قصه‌های آندرسن». *کتاب ماه کودک و نوجوان*. ماه‌نامه تخصصی اطلاع‌رسانی و نقد و بررسی کتاب. س ۸. ش ۵. ویژه‌نامه هانس کریستیان آندرسن. صص ۱۰۵-۱۰۶.
- طلوعی برازنده، سید محمد (۱۳۸۳). «کشف فردیت در داستان جوجه‌آردک زشت». *کتاب ماه کودک و نوجوان*. ماه‌نامه تخصصی اطلاع‌رسانی و نقد و بررسی کتاب. س ۸. ش ۵. ویژه‌نامه هانس کریستیان آندرسن. صص ۹۹-۱۰۱.
- فرنس، مری لوئیز فون (۱۳۸۳). *فرایند فردیت در افسانه‌های پریان*. ترجمه زهرا قاضی. تهران: شرکت سهامی انتشار.

- فروزان فر، بدیع‌الزمان (۱۳۳۳). *رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی*. تهران: چاپخانه مجلس.
- (۱۳۷۰). *احادیث مثنوی*. تهران: امیرکبیر.
- مکتالبی، قیب (۱۳۶۷). «اشک‌ها و لبخندهای هانس کریستین آندرسن». ترجمه عظیم سلیمانی راد. *کیهان فرهنگی*. ش ۶. صص ۲۷-۲۹.
- مهرزاد، فروغ (۱۳۹۲). «جوجه‌آردک زشت: صعودی پنهانی». *کتاب ماه کودک و نوجوان*.
- *ماه‌نامه تخصصی اطلاع‌رسانی و نقد و بررسی کتاب*. س ۸، ش ۸. صص ۵۴-۵۶.
- هله‌برینگ، نیسن (۱۳۷۱). «آندرسن: بچه‌ها قادر به درک من نیستند!». ترجمه شاهین ضیائی. *شباب*. پیش شماره و شماره ۱. صص ۶۰-۶۳.